

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

حصرگرایی دینی

حصرگرایان معتقدند رسالت یک فرایند تکاملی است. آنها می‌گویند انبیای الهی به‌منزله‌ی معلّمان کلاس‌های مختلف مدرسه‌ی تکامل بشرند.

هرچه بشر قدرت فهم بالاتری برای درک معارف دینی پیدا کرد و هرچه در ملتزم‌شدن به مقرّرات و دستورات توانمندتر شد و ظرفیت بیشتری برای اینکه زندگیش را در قالب مقرّرات و ضوابط تنظیم و کنترل کند، پیدا کرد؛ هرچه در این دو حوزه رشد کرد، در واقع، کلاس‌های مدرسه‌ی تکامل را طی کرد. در هر کلاس به یک معلّم و یک کتاب درسی نیاز داشت. روزی معلّم این شخص حضرت آدم علیه السلام بود؛ یک روز رشد کرد و معلّم او حضرت نوح علیه السلام شد؛ روز دیگر بشریت رشد کرد و معلّمش حضرت ابراهیم علیه السلام شد؛ باز هم رشد کرد و معلّمش حضرت موسی علیه السلام شد؛ باز هم رشد کرد و معلّمش حضرت عیسی علیه السلام شد؛ باز هم رشد کرد و معلّمش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شد.

تأیید نظریه‌ی حصرگرایان در انجیل و قرآن

نظریه‌ی اسکولوسیویست‌ها این است که می‌گویند فرایند رسالت یک فرایند تکاملی است. آیات قرآن و عبارات انجیل هم، همین نظریه را تأیید می‌کنند. این عبارت متعلّق به انجیل متّی، باب پنجم، آیه‌ی ۱۷ است. حضرت عیسی علیه السلام می‌گویند: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم»

حضرت عیسیٰ علیه السلام می‌گویند نیامده‌ام این کتاب‌ها را باطل کنم؛ بلکه آمده‌ام آنها را تکمیل کنم؛ یعنی این کتاب‌ها برای کلاس‌های قبل بود، حال آمده‌ام کتاب کلاس جدید را آورده‌ام؛ که نامش انجیل است.

قرآن هم همین حرف را زد: «**الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا**»^۱ یعنی این‌گونه نیست که مسیحیت آمده است بگوید یهودیت باطل است و اصلاً حضرت موسی علیه السلام پیغمبر نبوده؛ خیر، این را نمی‌گوید. بلکه می‌گوید: من معلّم کلاس بعدی هستم. امروز بشر یک کلاس رشد کرده است و دیگر کتاب و معلّم قبلی پاسخگوی نیازش نیست. به کتاب درسی و معلّم جدیدی نیاز دارد. من آمده‌ام آن چیز را تمام و کامل کنم. قرآن هم همین را گفت، فرمود: «**الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**» آمده‌ام دین شما را کامل کنم؛ نیامده‌ام بگویم دین‌های قبلی به درد نمی‌خورد. دین‌های قبل، کتاب‌های درسی و معلّمین کلاس‌های قبلی بشرند؛ برای آن کلاس‌های قبلی ضروری‌ترین و حیاتی‌ترین چیز بودند؛ اما امروز بشر به کلاسی رسیده است که دیگر کتاب‌ها و معلّم‌های قبل پاسخگوی نیازهای او نیست؛ لذا باید سر کلاس جدیدی بنشینند.

اگر کسی به‌راستی عبدخدا باشد؛ یعنی مطیع خدا باشد؛ وقتی خدا پیغمبر جدید فرستاد، آیا لازمی مطیع‌خدا بودن این است که شخص سر کلاس معلّم جدیدی که خدا فرستاده بنشیند، یا این است که بگوید: نه، چه اهمیتی دارد؟! درست است که خدا این معلّم را فرستاده است؛ ولی اگر تو دوست داری، برو سر کلاس قبلی بنشین؛ مثلاً فرض کنی الآن شما دانشجویی و باید سر کلاس دانشگاه بنشین، استاد دانشگاه برایت گذاشته‌اند؛ ولی بگویی چه فرقی می‌کند؟ من می‌روم سر کلاس راهنمایی می‌نشینم؛ ابتدایی می‌نشینم؛ مهدکودک می‌نشینم. همه‌اش خوب است، چه فرقی می‌کند؟ این با روح عبودیت و تسلیم‌خدا بودن و همین‌طور با عقل و منطق نمی‌سازد. اگر تو تسلیم‌خدا هستی و خدا هم می‌گوید من پیغمبر جدید برایت فرستاده‌ام، لازمی تسلیم بودن، پذیرفتن پیغمبر جدید است؛ نه

^۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

اینکه بگویی دلت هم نخواست، نخواست! برو سر کلاس پیغمبر قبلی بنشین. روح عبودیت و تسلیم اقتضا می‌کند که در هر زمان فقط پیرو یک پیغمبر باشیم. مقطعی از تاریخ را در نظر بگیرد که در آن، بشریت به رشدی رسیده که معلمش حضرت موسی علیه السلام است، کتابش هم کتاب تورات است. اگر این دانش آموز سر کلاس ابراهیم علیه السلام، نوح علیه السلام و آدم علیه السلام بنشیند، این کلاس‌ها دیگر پاسخگوی نیاز او نخواهد بود و این بی‌اعتنایی کردن به فرستادن معلم جدیدی است که خدا فرستاده است. اگر شما تسلیم و مطیع خدا هستی، نباید به معلمی که خدا فرستاده است بی‌اعتنایی کنی؛ لذا لازمه‌ی این تفکر، حصرگرایی می‌شود؛ یعنی در هر زمان منحصرأً فقط یک دین حق، وجود دارد؛ که باید از آن تبعیت کرد و فقط یک کلاس و معلم است؛ که می‌تواند پاسخگوی نیازهای بشریت در هر عصر باشد. کلاس‌ها و معلم‌های قبلی پاسخگوی نیاز بشر نیستند.

قرآن و انجیل هر دو همین مطلبی را که گفتم تأیید می‌کنند. چند آیه از قرآن بخوانم. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۳: «أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» هرآینه این صراط من (من پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم)، این صراط صراط مستقیم است؛ «فَاتَّبِعُوهُ» از این صراط تبعیت کنید «وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» و از راه‌های دیگر تبعیت نکنید که از راه خدا بیرون می‌روید. آیا این حرف درست نقطه‌ی مقابل پلورالیزم نیست که می‌گوید از هر صراطی که خواستی، تبعیت کن؟ کاملاً مخالف پلورالیزم است؛ یا فرمود: «وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از او پذیرفته نیست «وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۲ و روز قیامت از زیان‌کاران خواهد بود.

در کتاب "صراط‌های مستقیم" یک ایراد به این آیه وارد شده است. ایراد را می‌گویم و پاسخش را می‌دهم. در این کتاب گفته شده است که مقصود از اسلامی که در این آیه آمده، دین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ بلکه تسلیم‌خدا بودن است؛ یعنی اگر کسی در زندگیش راهی جز تسلیم‌خدا بودن در پیش بگیرد، از او پذیرفته نیست. بعد گفته شده است مسیحی‌ها، یهودی‌ها و

^۲ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸۵.

زرتشتی‌ها هم تسلیم‌خدا هستند؛ پس این آیه نمی‌گوید پیرو دین پیغمبر اسلام ﷺ باشید؛ بلکه این آیه می‌گوید در زندگی‌تان تسلیم‌خدا باشید.

پاسخ اول: لازمه‌ی تسلیم‌خدا بودن این است که وقتی خدا پیغمبر اسلام ﷺ را فرستاد، او را قبول کنیم. اینکه شما می‌گویید قبول دارم پیغمبر اسلام ﷺ را هم خدا فرستاده است؛ اما عیبی ندارد؛ دلت می‌خواهد مسیحی یا یهودی باش؛ این با همان چیزی که لازمه‌ی تسلیم‌خدا بودن است، نمی‌سازد. لازمه‌ی تسلیم‌خدا بودن این است که وقتی خدا پیغمبر فرستاد، او را قبول و از او تبعیت کنیم، نه اینکه به او بی‌اعتنایی کنیم.

پاسخ دوم: آیه‌ی «**الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اٰثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا**»^۳ که راجع به غدیر خم است، می‌فرماید: امروز دین شما را کامل کردم؛ نعمتم را تمام کردم و راضی شدم که این اسلام دین شما باشد؛ یعنی اسلامی که حضرت علی عليه السلام امامش است. اگر این آیه را کنار آیه مورد بحث بگذاریم، معلوم می‌شود که آن اسلامی که فرمود هرکس از آن تبعیت نکند از او پذیرفته نیست، همان اسلام آیه‌ی «**اليوم اكملت لكم دينكم**» است؛ یعنی دین اسلامی که امامش هم حضرت علی عليه السلام باشد. اگر کسی این دین را قبول نکند، در آخرت از او پذیرفته نیست؛ پس مقصود هر نوع تسلیم بودن نیست.

این چند نمونه از آیات قرآن بود که ناظر بر حصرگرایی است. نمونه‌ای هم از انجیل برایتان بگویم. در انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه‌ی ۶ می‌گوید: «عیسی بدو گفت: من (عیسی) راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله‌ی من نمی‌آید» یعنی تنها راه رسیدن به خدای پدر (یعنی الله) من مسیحم. آیا این حصرگرایی نیست؟ لذا هم آیات خود انجیل، هم آیات قرآن، حصرگرایی را نشان می‌دهد.

۳. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

جالب اینجا است که در کتاب "جان‌هیک" و در کتاب "صراط‌های مستقیم" نویسنده‌ی ایرانی افکار جان‌هیک گفته شده که ما قبول داریم که تمامی پیامبران حصرگرا بودند؛ یعنی می‌گفتند فقط دنبال ما بیایید؛ اما ما در دنیای امروز باید تکثرگرا باشیم. این دیگر از آن حرف‌های بسیار مسخره است. آقای نویسنده‌ی کتاب صراط‌های مستقیم! تو که می‌گویی من مسلمانم، از آن طرف هم می‌گویی پیغمبراسلام ﷺ حصرگرا بود و لازمه‌ی مسلمان بودن هم پیروی از پیغمبراسلام ﷺ است، چگونه می‌گویی که من باید تکثرگرا باشم؟! تو اگر پیرو پیغمبراسلامی، پیغمبراسلام ﷺ هم حصرگرا بوده است. لازمه‌اش این است که تو هم حصرگرا باشی، نه تکثرگرا. این چگونه پیروی کردنی است!

آقای جان‌هیک! تو که کشیش مسیحی هستی؛ خودت هم می‌گویی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام در انجیل گفته است، تنها راه رسیدن به خدا من هستم و از راه کس دیگری نمی‌شود به خدا رسید، چطور می‌گویی مسیح، حصرگرا بود، من هم یک کشیش مسیحی و پیرو مسیحم؛ اما من باید تکثرگرا باشم؟! این دیگر «کوسه‌ی ریش‌پهن است»!

لازمه‌ی پیروی از یک پیغمبر این است که ما افکار و عقاید او را قبول کنیم. تو چطور پیرو مسیحی و می‌گویی مسیح حصرگرا بود؛ ولی من افکارش را قبول ندارم؟! تو چطور پیرو پیغمبراسلام ﷺ هستی و می‌گویی پیغمبراسلام ﷺ حصرگرا بود؛ ولی من افکارش را قبول ندارم و تکثرگرا هستم؟! قرآن فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي» بگو این راه من است، «ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» من و پیروانم مردم را براساس بصیرت به همین یک راه دعوت می‌کنیم؛ به راه‌های دیگر دعوت نمی‌کنیم؛ «وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴ و خدا منزّه است و من مشرک نیستم.

بنابراین عقیده‌ی حصرگرایان هم به استناد انجیل، هم به استناد قرآن اثبات شد و معلوم شد که عقیده‌ی تکثرگرایی در بُعد نظری یک عقیده‌ی باطل است.

^۴ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.